



بسم الله الرحمن الرحيم

درس: ماهیت شخص حقوقی و احکام آن
موضوع: بررسی مشروعیت شخصیت حقوقی دولت نامشروع
استاد: محمدسعید واعظی حفظه الله
جلسه: ۲۲
تاریخ: ۱۳۹۹/۰۹/۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على اعدائهم اجمعين

پاسخ به یک سوال در مورد مباحث گذشته

سوال: آیا در صورت مشروع ندانستن شخصیت حقوقی خصوصی ضرر به سهام داران یا شرکت لازم نمی آید به این بیان که مثلاً در فرض افلاس، طلبکاران می توانند طلب خود را از سهام داران دریافت کنند، یا در صورت افلاس شخص طلبکار می تواند طلب خود را از شرکت دریافت کند؟

پاسخ: در واقع در این صورت طلبکار، طلب خود را از من علیه الحق دریافت می کند چراکه شرکت امری وهمی و نامعتبر بوده و در واقع از سهام داران طلبکار است، در حالی که ضرر مربوط به جایی است که حقی پایمال شود. در این جا عرفاً هم ضرر صدق نمی کند چراکه در نظر عرف، شخص بدهکار محسوب می شود و طلبکار صرفاً بدهی خود را از او اخذ می کند.

به عبارت دیگر سهام دار ضامن است چرا که مال غیر را تلف کرده است (من اتلف مال الغير فهو له ضامن) و این که خیال می کرده با این کار شخصیت حقوقی مشروعی شکل می گیرد باعث نمی شود، ضامن از او برداشته شود و این ضرری است که خود او با ترتیب اثر دادن به قرارداد باطل به آن اقدام نموده است لذا به عهده خود او محسوب می شود مانند کسی که به تصور این که غذایی مال خودش است، آن را بخورد یا به دیگری بدهد، این جهل ضمانت را از شخص بر نمی دارد، در این جا نیز توهم این که سهام دار به عنوان شرکت با افراد معامله می کند یا از آن ها قرض می گیرد، ضمانت را از عهده او خارج نمی کند.

در مورد شرکت هم مساله همین طور است چراکه شرکت در هر حال یک امر وهمی و غیر معتبر محسوب می شود که از اساس حق مالکیت نداشته است بلکه اموال مربوط به خود سهام داران است فلذا با این بیان طلبکار صرفاً حق خود را دریافت می کند و ضرر کردن شرکت معنا ندارد.

بله، اگر این مساله باعث نوعی اخلال اقتصادی شود به طوری که مصلحت جامعه اقتضا کند طلبکاران از طلب حق خود به این میزان منع شوند، ولی فقیه می تواند حکم به منع اخذ مال سهام دار (در فرض اول سوال) یا شرکت (فرض دوم سوال) توسط طلبکاران به عنوان یک حکم تکلیفی بدهد، همان طور که حاکم شرع به خاطر مصلحت جامعه (جاده سازی، کمک به جبهه و...) مال خود اشخاص را نیز می تواند بگیرد. البته باید توجه داشت که این غیر از مشروعیت شخصیت حقوقی شرکت است.

بعد از فراغ از این که از ادله ای که برای اثبات مشروعیت شخصیت های حقوقی به نحو کلی بیان شده است، نتوانستیم قاعده ای برای اثبات مشروعیت همه شخصیت های حقوقی استخراج کنیم، چند بحث مطرح می شود:

۱. آیا به نحو مجبیه جزئیه شخصیت های حقوقی ای داریم که شرعا مورد پذیرش باشند (بررسی صغریات شخصیت های حقوقی)؟

۲. محدوده مشروعیت آن شخصیت های حقوقی تا کجا است (مثلا آیا ولی فقرا در امر زکات می تواند به عنوان فقرا قرض نیز بگیرد یا با اموال آن ها تجارت بکند)؟

پارادوکس دولت نامشروع و مشروعیت شخصیت حقوقی آن

یکی از مهم ترین شخصیت های حقوقی که محل بحث است، شخصیت حقوقی دولت نامشروع است. ممکن است در ابتدا این سوال مطرح شود که مشروعیت تصرفات یک دولت (مالیات گرفتن، حقوق دادن، قراردادهای نفتی و...) با مشروعیت دولت ملازمه دارد چراکه دولت، امری غیر از همین مجموعه تصرفات نیست.

پاسخ این سوال از نظر ثبوتی روشن به نظر می رسد، اگرچه مشروعیت تصرفات نیاز به اثبات دارد، چراکه معاقب بودن متصدیان و حرمت تکلیفی تصرفات آن ها (که اقتضای غصب جایگاه امام علیه السلام است) منافاتی با نفوذ و ممضات بودن تصرفات آن ها ندارد مانند این که شخصی ماشینی را از کسی بدزد و آن را بدون اجازه بفروشد، سپس صاحب مال این فروش را امضا کند، روشن است که در این جا نفوذ معامله حرمت تکلیفی کار آن غاصب را برنمی دارد یا نظیر بیع وقت النداء (اذا نودی للصلاه من یوم الجمعة فذروا البیع)، که در عین حرام بودن نافذ است.

مقدمه بررسی مشروعیت شخصیت حقوقی دولت طاغوتی به عنوان اولی (بدون تنفیذ ولی فقیه)

اگر مشروعیت تصرفات دولت های طاغوتی را در شرع ثابت دانستیم، دیگر برای جواز اخذ جایزه، اجرت و... از آن ها نیازی به اذن حاکم شرع به عنوان اجازه در تصرف اموال مجهول المالک (مالیات ها و...) یا اموال عمومی (مباحات عامه، معادن، زمین های موات، اراضی مفتوحه عنوه که در زمان فتح، آباد بوده و...) آن ها نداریم. عمده ادله ای که برای اثبات مشروعیت آن ها اقامه شده (علاوه بر ادله ای مانند لزوم حرج یا اختلال نظام که قبلا پاسخ آن ها بیان شد) تمسک به روایات و تمسک به سیره متشرعه در نحوه تعامل با اموالی که دولت های طاغوتی در اختیار آن ها قرار می داده اند، است.

تمسک به روایات برای اثبات مشروعیت تصرفات دولت های جائر

دو دسته از روایات برای اثبات مشروعیت تصرفات دولت های جائر محل تمسک قرار گرفته است. دسته اول روایاتی هستند که دال بر جواز (اعم از کراهت، استحباب یا وجوب) قبول منصب در دولت های طاغوتی است که ملازم است با مشروعیت تصرفات آن شخص در اموال مسلمین به عنوان دولت جائر و این به معنای نفوذ آن تصرفات است. دسته دوم روایات دال بر

جواز اخذ اموال (از طریق جائزه، قرارداد، معادن، اراضی خراجیه، اراضی موات...) از حاکم جائز که به معنای امضای تصرفات آن ها است.

روایات دسته اول (دال بر جواز قبول منصب در حکومت های طاغوتی) به ترتیب وسایل الشیعه

عمده روایات این دسته در وسایل باب ۴۶ از ابواب ما یکتسب به (باب جواز الولایه من قبل الجائر لنفع المومنین والدفع عنهم والعمل بالحق بقدر الامکان) که قبل از آن باب دیگری با عنوان باب تحریم الولایه من قبل الجائر الا ما استثنی است که نشان می دهد اصل اولی بر حرمت قبول ولایت از طرف حاکم جائز است. معمولاً دو مورد استثنا شده است یکی جایی که جائز اکراه کرده باشد و دیگری مربوط به جایی است که به قصد خدمت به مومنین و دفع ظلم از آن ها باشد.

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَظْطِينٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ع إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَعَ السُّلْطَانِ أَوْلِيَاءَ يَدْفَعُ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ.

وَرَوَاهُ الْكَلْبِيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَظْطِينٍ مِثْلَهُ

سند اول (الفقیه) یعنی سند شیخ به علی بن یقطین صحیح است، سند دوم (الکافی) هم بر مبنای این که مراسیل ابن ابی عمیر را تصحیح کنیم اشکالی ندارد. از مصادیق این روایت خود علی بن یقطین در حکومت هارون و خواجه نصیر در حکومت هلاکوخان هستند.

قَالَ الصَّدُوقُ وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَوْلَيْكَ عِتْقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ.

معلوم نیست که مقصود این است که شیخ با همان سند قبلی که صحیح است، این روایت را نقل کرده اند یا روایت مرسله دیگری است.

قَالَ وَ قَالَ الصَّادِقُ ع كَفَّارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ قِضَاءُ حَوَائِجِ الْإِخْوَانِ.

ظاهر این روایت عدم جواز عامل شدن برای سلطان است که اگر رفت باید کفاره اش را بپردازد (کمک به مومنین) تا جایز شود. سند این روایت هم بر این مبنا که تعبیر قال الصادق علیه السلام را که دال بر شهادت جزمی شیخ بر استناد روایت به امام علیه السلام است (به خلاف تعبیر روی عن الصادق) صحیح بدانیم، سند آن اشکالی ندارد.

روایت بعدی که مورد بررسی قرار می گیرد، روایت هفتم از باب وسایل است چراکه روایات مابین داللتی بر ما نحن فیه ندارد.

و فِي الْأَمَالِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى الْحَشَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ مَنْ تَوَلَّى أَمْرًا مِنْ أُمُورِ النَّاسِ فَعَدَلَ وَ فَتَحَ بَابَهُ وَ رَفَعَ سِتْرَهُ وَ نَظَرَ فِي أُمُورِ النَّاسِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُؤْمِنَ رَوْعَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ.

مرحوم مجلسی از این روایت تعبیر به صحیح کرده اند. اگر اطلاق روایت را شامل تولی از طرف حاکم جائز بدانیم، روایت می تواند دال بر ما نحن فیه باشد ولی اگر بگوییم روایت ناظر به کیفیت تولی نیست تا از این جهت اطلاق داشته باشد، نمی تواند به عنوان شاهد محسوب شود. بعید نیست قائل به اطلاق آن باشیم.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَفْطِينٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ع مَا تَقُولُ فِي أَعْمَالِ هَؤُلَاءِ قَالَ إِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَاتَّقِ أَمْوَالَ الشَّيْعَةِ قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَلِيُّ أَنَّهُ كَانَ يَجْبِيهَا مِنَ الشَّيْعَةِ عَلَانِيَةً وَيُرُدُّهَا عَلَيْهِمْ فِي السِّرِّ.

روایت از ناحیه سند مرسله است (عمن ذکره)، گرچه اجمالا بر ما نحن فیه دلالت دارد چراکه تصرف در اموال در اختیار سلطان لاجرم رخ می دهد.

